

شمه‌ای از زندگی ایادی امرالله ابوالقاسم فیضی

گلوریا فیضی

خلاصه کردن شرح وقایع زندگی پرحادثه فیضی در چند صفحه بسیار مشکل است و باید به ناچار فقط به رؤوس مطالب اکتفا نمود.

ابوالقاسم فیضی از خاندان ملامحسن فیض کاشانی است و از طرف مادر نیز نسبتش به کریم خان زند می‌رسد. پدر او عبدالحسین فیضی گویا از جمله اشخاصی بود که دولت ایران برای اطلاع به فن تلگراف به اروپا فرستاد. چندی رئیس تلگرافخانه همدان بود، سپس به شهرهای دیگر انتقال یافت ولی خانواده‌اش عموماً ساکن قم بودند و دایه فیضی آیت الله آقا میرزا محمد فیض از مجتهدین سرشناس آن شهر بود.

فیضی در سال ۱۹۰۶ یا ۱۹۰۷ میلادی در قم به دنیا آمد. تاریخ دقیقش را خود او هم نمی‌دانست زیرا آن ایام در ایران مردم به روز تولد اشخاص چندان اهمیتی نمی‌دادند. تولد نوزاد را معمولاً در صفحه آخر قرآن یا کتاب حافظ یادداشت می‌کردند و سپس فراموش می‌شد. فیضی تا سنّ شاید پانزده سالگی در قم بود. از مدرسه‌اش در آن شهر کم‌تر صحبت می‌کرد ولی زورخانه قم را همیشه ذکر می‌نمود. مرشد این زورخانه مرد بزرگواری بود و فیضی او را دوست می‌داشت. روزها پنهان از دایه مجتهدش که با زورخانه مخالف بود به آن جا می‌رفت و از تماشای ورزش‌های باستانی لذت می‌برد. از همان وقت علاقه زیادی به ورزش پیدا کرد و جوانان را همیشه به ورزش تشویق می‌نمود. پدر فیضی پس از بازنشستگی با همسر و فرزندش در طهران اقامت کرد. این خانواده پسر بزرگ‌تری هم داشتند، محمد علی خان، که در همدان به کار مشغول بود و در آن جا با بهائی‌ها

معاشرت نموده به امر مبارک مؤمن شده بود. به تشویق او برادرش را در طهران به مدرسه تربیت فرستادند. فیضی در مدرسه از ابتدا با اطفال بهائی دوست شد و با آنها به درس اخلاق رفت. معلّم آن کلاس نورالدین خان فتح اعظم بودند و ایشان با محبت و صفای خود فیضی را چنان جلب نمودند که روزهای جمعه با کمال اشتیاق سر درس ایشان حاضر می‌شد. در ابتدا متوجّه نبود که کلاس درس اخلاق مخصوص اطفال بهائی است و فکر می‌کرد این هم جزو دروس مدرسه است. به این ترتیب به تدریج و خیلی طبیعی به جمع بهائیان پیوست.

فیضی از عزیزالله خان مصباح مدیر مدرسه تربیت و معلّمین مدرسه از جمله فاضل شیرازی همه وقت با محبت و احترام یاد می‌کرد. کارنامه‌های مدرسه‌اش نشان می‌دهد که در کلاس خود همیشه شاگرد اول بود. از ورزش‌ها نیز به فوتبال علاقه داشت و دروازه‌بان خوبی بود. بعد از مدرسه تربیت یکی دو سال در کالج امریکائی طهران درس خواند. سپس برای ادامه تحصیل به بیروت رفت و وارد دانشگاه امریکائی شد.

در آن سال‌ها عده نسبتاً زیادی از جوانان ایرانی برای تحصیلات عالی به بیروت می‌رفتند و فیضی در بین آنها دوستان زیادی داشت ولی رابطه دوستی او با جناب حسن البیوزی طوری بود که این دو جوان هم‌ذوق بیشتر اوقات فراغت خود را با هم می‌گذراندند و سایر شاگردان ایرانی احترام خاصی برایشان قائل بودند.

از بیروت تا حیفا با اتومبیل فقط چهار ساعت راه بود و جوانان بهائی که در بیروت تحصیل می‌کردند اجازه داشتند در ایام تعطیل وسط سال برای تشرّف به ارض اقدس بروند. فیضی تا حدّی که ممکن بود از این فرصت استفاده می‌کرد و چندین بار حضور حضرت ولیّ امرالله مشرف شد. یک بار نیز با عده‌ای از سایر محصلین بیروت به زیارت حضرت ورقه علیا نائل گردید. دیدار هیکل مبارک چنان تأثیری در او کرد و محبت آن مولای مهربان چنان قلب او را تسخیر نمود که از آن به بعد در تمام زندگی محبوب دیگری اختیار نکرد و آرزوئی جز کسب رضای آن مولای عزیز نداشت.

فیضی و البیوزی غالباً با هم به ارض اقدس می‌رفتند و حضرت ولیّ امرالله نسبت به آنها خیلی اظهار عنایت می‌فرمودند. پس از آنکه قصر جمال قدم در بهجی تعمیر و مفروش گردید فیضی و البیوزی اولین اشخاصی بودند که به دستور هیکل مبارک شب را در آن مکان مقدّس گذراندند.

فیضی در سال ۱۹۳۲ از دانشگاه بیروت فارغ التّحصیل شد و به ایران بازگشت. قبل از مراجعت به وطن برای آخرین بار به زیارت مولای محبوبش شتافت و دیگر معلوم است که با چه حالت حزنی از هیکل مبارک جدا شد. حضرت ولیّ امرالله دسته گلی به او مرحمت فرموده او را مأمور کردند به اصفهان برود و گل‌ها را از طرف ایشان بر روی مزارکیث رانسوم کهلر اولین شهید امریکائی بگذارد. در دوران تحصیل خود فیضی تصمیم گرفته بود بعد از مراجعت به ایران در مدرسه تربیت مشغول

خدمت شود و حضرت ولیّ امرالله این نیت او را تحسین فرموده بودند ولی متأسفانه موقعی که در طهران مشغول خدمت نظام وظیفه بود مدرسه تربیت و دیگر مدارس بهائی از طرف دولت بسته شد و فیضی به آرزوی چندین ساله خود نرسید. به امید اینکه شاید مدارس مجدداً باز شود مدتی صبر کرد و بعد به ناچار (در شرکت نفت کارگرفت. امکان ترقی در این شرکت برای او زیاد بود ولی هدف او در زندگی مال و منصب نبود، این است که وقتی شنید اطفال احبای قصبه نجف آباد پس از بسته شدن مدارس بهائی وسیله تحصیل ندارند داوطلب شد به آن جا برود و به تدریس اطفال بپردازد. دوستان مسلمان او می‌گفتند دیوانه شده و دوستان بهائی فکر می‌کردند فیضی بهتر می‌تواند در طهران به امر خدمت کند و حیف است که چنین جوان پر معلومات و استعدادی وقت خود را صرف بچه‌های نجف آباد کند.

پدر فیضی موقعی که او در بیروت تحصیل می‌کرد صعود نموده بود و مادرش با مبلغ مختصری که از حقوق بازنشستگی شوهر به او می‌رسید در کمال قناعت زندگی می‌کرد. وقتی که فیضی تصمیم گرفت از کار در شرکت نفت استعفا دهد و به نجف آباد برود این خانم فرشته‌خصال که هنوز بهائی نبود ولی همیشه مشوق و پشتیبان فیضی بود با کمال میل و رغبت او را همراهی نمود و هر دو در نجف آباد با همان بودجه‌ای که مادر داشت زندگی کردند زیرا فیضی حاضر نشد از محفل روحانی نجف آباد بیش از ماهی نوزده تومان قبول کند و آن هم صرف خرید دفتر و مداد می‌شد که به عنوان جایزه به بچه‌ها می‌داد. در همین دوران بود که فیضی سفری به طهران نموده ازدواج کرد و با همسر خود به نجف آباد بازگشت.

(در مدت اقامت فیضی در نجف آباد نه فقط اطفال بلکه همه احبای که بالغ بر دو هزار نفر بودند کمال استفاده را از وجود او کردند. برنامه کارش این بود که از صبح زود مشغول تدریس بچه‌ها می‌شد و از منزلی به منزل دیگر می‌رفت. در هر خانه برای گروهی از اطفال که جمعاً در حدود چهارصد نفر بودند مطابق سنشان کلاسی تشکیل داده بود که در آن، گذشته از دروس مدرسه‌ای مناجات و مطالب امری می‌آموختند. عده‌ای از خانم‌های باسواد در تدریس اطفال به او کمک می‌کردند و برای این عده نیز کلاس مخصوصی جهت تزئین معلومات امری ترتیب داده بود. فیضی تقریباً در تمام ساعات روز مشغول تدریس اطفال و جوانان بود و اکثر شب‌ها با سایر احبای جلسات پرروحي داشتند که به خواندن الواح و آثار امری و ذکر داستان فداکاری و جانبازی قدمای امر می‌گذشت. برای تزئین معلومات امری جوانان اصفهان نیز کلاسی تشکیل داده بود و هر هفته یک بار به آن جا می‌رفت. با تمام کارهایی که داشت به ترجمه بعضی از توفیقات انگلیسی حضرت ولیّ امرالله و نوشتن مقالات امری و آثار ادبی نیز می‌رسید.

به تشویق فیضی احبای نجف آباد کتابخانه‌ای به نام زین المقرّبین تأسیس کردند و یک حمام عمومی ساختند که برایشان بسیار لازم بود زیرا حمام مسلمانان محلّ حمام عمومی خزینه بود و سوای

آن ایشان احبّاً را به حمّام خود راه نمی‌دادند و در آن هوای سرد و نبودن وسائل، حمّام کردن در منازل خیلی مشکل بود.

فیضی دارای قوّه جاذبه‌ای بود که همه کس را جلب می‌کرد و هر جا می‌رفت یار و اغیار را مفتون اخلاق و رفتار خود می‌نمود. احبّای نجف‌آباد نیز از کوچک و بزرگ علاقه فوق‌العاده‌ای به او داشتند. روح پرنشاط او و محبّت شدیدی که به بچه‌ها داشت به قدری در قلوب پاک اطفال آن جا تأثیر نمود که او را سرمشق زندگی خود قرار دادند و در سال‌های بعد اغلب آنها در نقاط مختلف دنیا منتشر شده به خدمت آستان الهی پرداختند.

حضرت ولیّ امرالله از خدمات فیضی بسیار مسرور بودند و به محفل روحانی ملی ایران مرقوم داشتند که این جوان ممتاز را تشویق کنند تا به رویه خود ادامه دهد و تمام اوقات را صرف خدمت به امر مبارک نماید.

فیضی پس از چهار سال و نیم در نجف‌آباد، به دستور محفل ملی به قزوین رفت و یک سال در آن جا اقامت گزید. در قزوین گذشته از رسیدگی به دروس اخلاقی اطفال و تولید شور و نشاطی جدید در جمع احبّاء، کار بسیار مهمّی که انجام داد تأسیس کلاس‌های روزانه برای جوانان بود. در حدود سی جوان بهائی روزی چند ساعت در این کلاس‌ها شرکت می‌کردند و به مطالعه آثار مهمّ امری و کتب سایر ادیان می‌پرداختند. گاهی نیز برای دیدار احبّای دهات با فیضی پیاده به اطراف شهر می‌رفتند و درس محبّت و تشویق را از استاد خود می‌آموختند. شوق و اشتعال عجیبی برای خدمت به امر در بین جوانان قزوین ایجاد شد به طوری که بعد از رفتن فیضی از آن شهر عدّه‌ای از آنها نیز به قصد مهاجرت قزوین را ترک کردند. شهاب زهرائی، مهری و خسرو خسروی، فرخنده هزاری، احسان زهرائی، روح‌الله مهرباخانی، بدیع‌الله و ولیّ‌الله صمدانی، روح‌الله سمندری و بسیاری دیگر از اشخاصی که هر یک در گوشه‌ای از دنیا به خدمات مهمّه موفق شده‌اند از جمله جوانانی بودند که در آن یک سال با فیضی معاشر بوده تحت تأثیر روح پاک او قرار گرفتند.

حضرت ولیّ امرالله در آن ایّام تأکید می‌فرمودند که احبّاء از ایران به ممالک عربی هجرت کنند. به این جهت فیضی و همسرش از قزوین به بغداد رفته امیدوار بودند بتوانند از آن جا به یکی از نقاط مهاجرتی در شبه جزیره عربستان راه یابند ولی به دست آوردن ویزا برای ورود به ممالک عربی بی‌نهایت دشوار بود و به ناچار یک سال تمام را در بغداد گذراندند. وجود فیضی در بغداد روحانیت بی‌اندازه‌ای در جمع احبّاء و به خصوص در جوانان ایجاد نمود. این جا نیز عدّه‌ای از جوانان با علاقه تمام در کلاس‌های او حاضر شده به کسب معلومات امری پرداختند و برای خدمت به آستان الهی آماده شدند.

بعد از یک سال بالاخره از بحرین برای فیضی و همسرش ویزا رسید. باکشتی از بصره حرکت کردند و روز ۲۵ دسامبر ۱۹۴۲ وارد جزیره منامه در بحرین شدند. فیضی آن جا در مدرسه متوسطه‌ای

که شیخ تأسیس نموده بود به عنوان معلم زبان انگلیسی مشغول کار شد اما در حدود دو سال بعد که فهمیدند بهائی است او را از مدرسه اخراج کردند. شیخ دستور داده بود که فیضی باید از بحرین برود ولی به فضل جمال قدم به طور معجزه آسایی موفق به ماندن شد.

زندگی در بحرین آن زمان از هر لحاظ مشکل بود. گرما و رطوبت هوا در نه ماه از سال طاقت فرسا بود. با این حال آب و یخچال و سایر لوازم اولیه در منازل وجود نداشت. آب را سقا در پیت‌های حلبی از خارج شهر می‌آورد و به منازل می‌فروخت. فیضی و خانواده‌اش برای تمام احتیاجات خود در روز دو سطل آب داشتند. در بحرین بجز درخت خرما زراعتی نبود و چون در سال‌های جنگ دوم جهانی ارتباط زیادی بین این جزائر و ممالک اطراف نبود مواد غذایی نیز به آسانی به دست نمی‌آمد. با وجود این مسائل، مادام که فیضی در مدرسه شیخ کار می‌کرد و حقوق می‌گرفت آموزش به هر نحوی بود می‌گذشت ولی بعد از آنکه درآمد او قطع شد زندگی دشوار گشت. با این حال همیشه سرور و شاکر بود که توانست در محل مهاجرتی خود استقامت کند و سبب سرور مولای محبوبش گردد. تنها مطلبی که او را قدری رنج می‌داد این بود که اهالی بحرین وقتی فهمیدند بهائی است از معاشرت با او اجتناب کردند و فقط چند نفری بودند که گاه به گاه در کمال حکمت به دیدن او می‌آمدند. اما این وضع پایدار نماند. فیضی با رفتار محبت آمیزی که نسبت به همه داشت کم‌کم قلوب را به دست آورد و طولی نکشید که حتی اولیای امور ارادتمند او شدند. ذکر محاسن اخلاقی فیضی تا به امروز در بحرین از یار و اغیار شنیده می‌شود.

چندی پس از دوران بیکاری، از طرف شرکت نفت که تازه در بحرین توسعه می‌یافت از او خواسته شد به کارمندان امریکائی و اروپائی شرکت درس عربی بدهد تا بتوانند با کارگران عرب صحبت کنند. این شغل تازه فوائد زیادی داشت از جمله اینکه فیضی وقت بیشتری برای مطالعه و ادامه دادن به نوشته‌های خود پیدا کرد و موقعی که مهاجرین ایرانی به تدریج وارد مناطق عربی شدند توانست مرتب با آنها در تماس باشد، به حالشان رسیدگی کند و با نامه‌های گرم و پرروح خود آنها را به استقامت و فداکاری در اماکنی که زندگی در آن از هر لحاظ واقعاً مشکل بود تشویق کند.

زمانی که فیضی به بحرین مهاجرت نمود به غیر از دو خانواده در سراسر شبه جزیره عربستان بهائی وجود نداشت. در هفت سال اول، فیضی و همسرش با دو فرزندشان می و نیسان که در بحرین متولد شدند تنها مهاجرین آن جا بودند. پس از آن جوانان از خود گذشته‌ای با نهایت مشقت خود را از ایران به سواحل عربستان رساندند و در نقاط مختلفه ساکن شدند. به تدریج جمعیت‌های بهائی، سپس محافل روحانی تشکیل شد و به عنایات الهی و تأییدات غیبی در مدت حیات خود فیضی، پنج محفل ملی در ممالک عربی تأسیس گردید.

حضرت ولی امرالله فیضی را فاتح عربستان دانسته‌اند. شاید یکی از دلایلش این باشد که او نه فقط خود به عربستان مهاجرت کرد بلکه تا حد زیادی سبب استقرار سایر مهاجرین در آن شبه

جزیره گردید. محبتِ احبّای عربستان نسبت به او به اندازه‌ای است که به وصف نمی‌آید. فیضی را پدر روحانی و سرمشق زندگی خود می‌دانند. اسمش همیشه بر سر زبان‌هاست به خصوص در بحرین که یاد محبت‌های او نسبت به فرد فرد احبّا و خاطرات جلسات انسی که برپا می‌نمود، کلاس‌های درسی که تشکیل می‌داد، و سائل تفریحی که برای جوانان مهیا می‌ساخت و علاقه شدیدی که به تربیت اطفال داشت هرگز فراموش نمی‌شود.

فیضی پس از چهارده سال و نیم اقامت در بحرین برای دیدن برادرزاده‌اش به آلمان رفت و در آن جا بود که خبر شد به سمت ایادی امرالله منصوب شده است. چند هفته بعد از آن صعود حضرت ولیّ امرالله عالم بهائی را غرق در احزان نمود. ایادی امر از اطراف دنیا به لندن رفتند و سپس عازم ارض اقدس شدند. در آن جا تصمیم گرفتند که باید نه نفر از ایشان در مرکز جهانی بهائی ساکن شوند. فیضی یکی از آن نه نفر بود و به این جهت دیگر نتوانست به مناطق عربی مراجعت کند.

خدا می‌داند که در سال‌های اوّل بعد از صعود حضرت ولیّ امرالله به فیضی چه گذشت. در ارض اقدس همه چیز برایش از هیکل مبارک حکایت می‌کرد و به هر جا می‌رفت خاطره‌ای از ایام گذشته تجدید می‌شد. در مقامات متبرّکه، در بیت حضرت عبدالبهاء، در مسافرخانه و باغ‌های باصفای اطراف مقام اعلی همه وقت به یاد ایامی بود که به محضر مولایش مشرف شده از فیض دیدار آن محبوب برخوردار بود. در آن سال‌ها صحّتش را از دست داد و اگر زنده ماند به خاطر این بود که بتواند مسؤولیتی را که هیکل مبارک به او داده بودند انجام دهد و از میدان خدمت نگریزد.

دیدار زائرین ارض اقدس مایه تسلی قلب او بود و غروب‌ها بعد از فراغت از کار برای ملاقات آنها به مسافرخانه می‌رفت. زائرین نیز چنان مجذوب سخنان او می‌شدند که پروانه‌وار گردش جمع شده تا پاسی از شب گذشته دل از او نمی‌کنند. پس از مراجعت به محل‌های خود بسیاری از آنها با فیضی مکاتبه می‌کردند و او همیشه به تمام نامه‌ها جواب می‌داد. با مکاتیب دلنشین خود به اطفال درس محبت می‌آموخت، جوانان را به فراگرفتن علم و هنر تشویق می‌کرد، به درد دل سالمندان می‌رسید و عشق حضرت ولیّ امرالله را در قلوب همه تقویت می‌نمود. فیضی در ایام اقامت در ارض اقدس با وجود سنگینی کار، به نوشتن مقالات و کتب بسیاری به فارسی و انگلیسی موفق شد که اکثر آنها در زمان حیاتش به چاپ رسید.

پس از تشکیل بیت العدل اعظم نیز فیضی از ایادیان مقیم ارض اقدس بود ولی خیلی از اوقات او به مسافرت می‌گذشت. داستان خدمات بین المللی او در سراسر جهان به مدّت بیست سال، مفصل است و در این مختصر نمی‌گنجد. شرح اکثر سفرها در اخبار امری ممالک مختلف تا اندازه‌ای درج شده و به اطلاع احبّا رسیده است. هر جا می‌رفت بر تعداد دوستانش اضافه می‌گشت و نامه‌هایی که به اطراف دنیا می‌فرستاد بیشتر می‌شد. شاید کم‌تر کسی باشد که تا این حدّ با همه سنّ و سالی و با همه گونه افرادی در کشورهای مختلف مکاتبه کرده باشد. فیضی همیشه و در همه جا با خود کاغذ و قلم



خانم گلوریا فیضی هنگام سخنرانی در لندگ
(دوره ابوالقاسم فیضی، اوت ۱۹۹۸)

داشت و به محض اینکه فرصتی پیدا می‌کرد به نوشتن نامه می‌پرداخت. همراه با نامه‌ها معمولاً به فراخور حال اشخاص داستان شیرینی، قطعه شعری یا چند سطری از آیات الهی را که خود با مرکب و قلم نی به خط خوش نوشته بود می‌فرستاد.

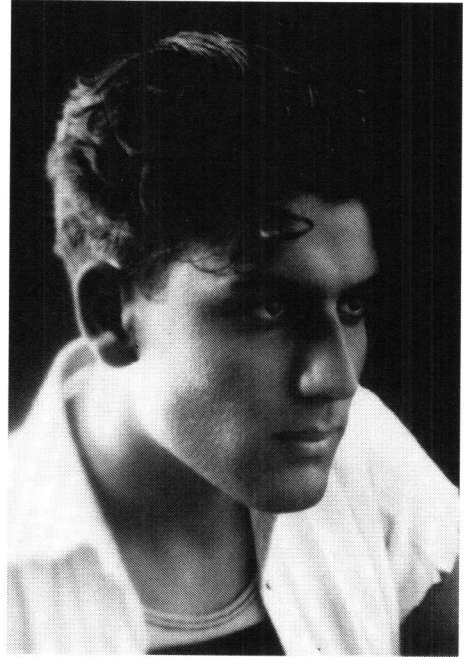
در دو سه سال آخر در ارض اقدس که کم‌تر می‌توانست از خانه بیرون برود نامه‌نویسی را ترک نکرد و به نوشتن آیات ادامه داد. حتی روزی که از این عالم رفت روی میز تحریرش چند قطعه از آیات الهی دیده می‌شد که در حاشیه آنها نوشته بود «برای زائرین عزیز».

خداوند لیاقت و استعداد زیادی در فیضی خلق کرده بود و او در طول عمر از یک آنها استفاده کامل نمود و به فرموده حضرت ولی امرالله آنچه را که خداوند به او عطا کرده بود تماماً وقف نصرت امرالله و کسب رضای الهی نمود.

مراحلی از حیات جناب فیضی



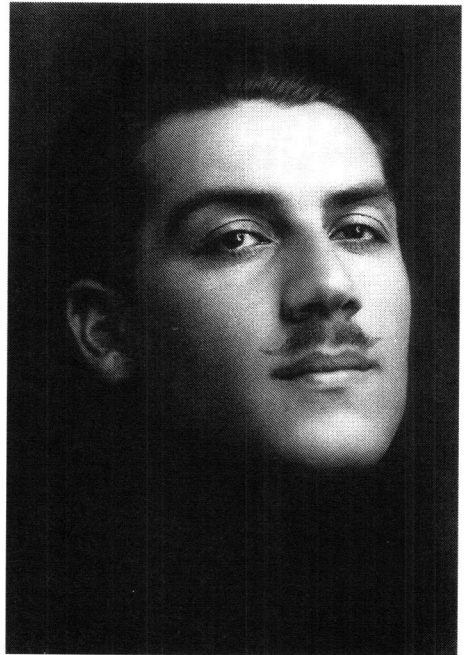
طهران



طهران - مدرسه تربیت



در لباس ورزش با علامت دانشکده افسری



طهران